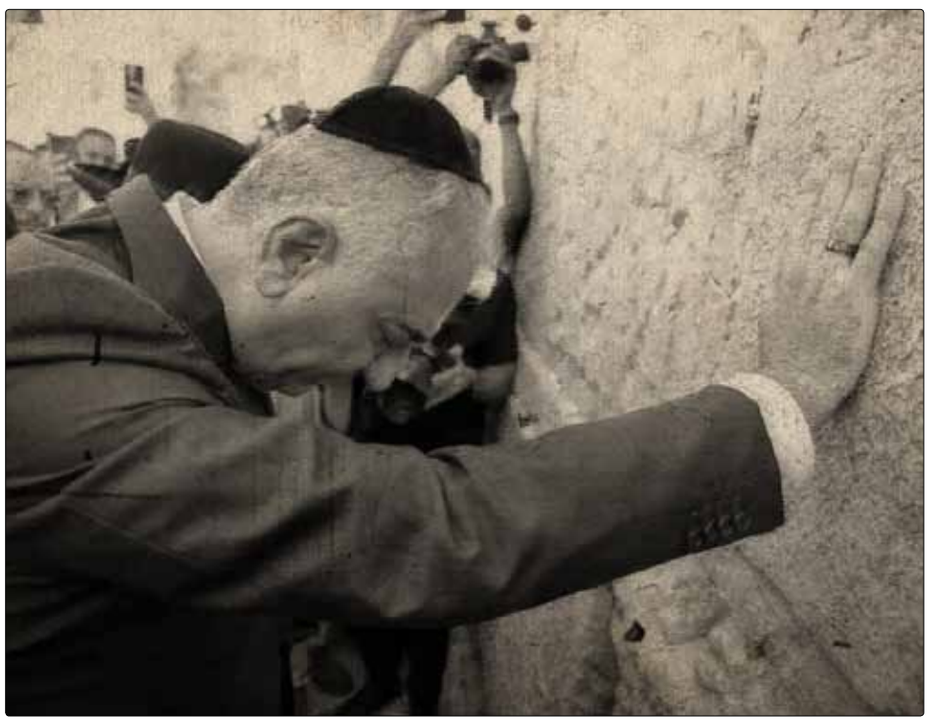
هاآرتص از تغییر مأموریت لشکر جعلی ربع پهلوی و ورود آنها به انتخابات رژیم صهیونی پرده برداشت

از تاج‌سازی تا رأی‌سازی



گروه سیاسی: باز هم نتانیاهو، باز هم شبکه طرفداران جعلی ربع پهلوی. این الگوی تکراری که طی حداقل یک سال گذشته بارها در گزارش‌های تحقیقی رسانه‌های صهیونیست و غرب ظاهر شده، بار دیگر در تازه‌ترین افشاگری‌ها خودنمایی می‌کند؛ شبکه‌ای از حساب‌های کاربری که با جعل هویت ایرانی، گاهی برای تبلیغ پهلوی و فواید(!) براندازی جمهوری اسلامی فعال می‌شوند و گاهی در بزنگاه‌های حساس سیاسی اسرائیل، ناگهان به خدمت کمپین انتخاباتی نتانیاهو درمی‌آیند.

روزنامه صهیونی هاآرتص در گزارشی تحقیقی، از فعالیت شبکه‌ای متشکل از ۱۶۵۳ حساب کاربری در ایکس پرده برداشت؛ حساب‌هایی که خود را متعلق به ایرانیان داخل یا خارج کشور معرفی می‌کردند اما در روزهای منتهی به انتخابات رژیم، به شکلی هماهنگ به تبلیغ برای نتانیاهو و حزب لیکود پرداختند. شبکه‌ای که بنابر اذعان هاآرتص، بخش مهمی از آن پیش‌تر در چارچوب کارزارهای مجازی مرتبط با دیکتاتورزاده پهلوی فعالیت می‌کرد و اکنون، علاوه بر تداوم فعالیت‌های مربوط به ایران و خاندان منحوس پهلوی، به عرصه رقابت سیاسی داخلی رژیم نیز وارد شده بود.

بر اساس گزارش هاآرتص، شبکه مورد اشاره از ۱۶۵۳ حساب کاربری تشکیل شده که خود را متعلق به ایرانیان داخل کشور یا ایرانیان مهاجر معرفی می‌کردند. این حساب‌ها عمدتا در ایکس فعالیت داشتند و با انتشار مطالب فارسی، انگلیسی و در مواردی عبری، تلاش می‌کردند خود را به عنوان بخشی از افکار عمومی ایران معرفی کنند.

با این حال، بررسی الگوی فعالیت آنها نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از این حساب‌ها نه با رفتار کاربران عادی، بلکه با الگوهای هماهنگ و غیرطبیعی فعالیت می‌کردند.

گزارش هاآرتص به نقل از یافته‌های شرکت نظارتی «اکسپوز» توضیح می‌دهد این حساب‌ها در روزهای منتهی به انتخابات اخیر اسرائیل، به شکل سازمان‌یافته محتوای یکسان یا بسیار مشابهی منتشر می‌کردند، پست‌های یکدیگر را بازنشر می‌کردند و در فاصله‌های زمانی بسیار کوتاه، موجی از واکنش‌ها را زیر مطالب مشخص به راه می‌انداختند. این الگوها به گونه‌ای بود که امکان تشخیص فعالیت هماهنگ و غیرارگانیک آنها را فراهم می‌کرد.

یکی از شواهد مهم، نحوه استفاده از زبان و هویت جعلی این حساب‌ها بود. به گفته هاآرتص، اغلب مطالب آنها به زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شد و سهم محتوای عبری در فعالیت معمول این شبکه تنها ۳ درصد بود اما در فاصله ساعت ۱۰ شب پیش از انتخابات اسرائیل تا ظهر روز رأی‌گیری، ۳۰ حساب کاربری مجموعا ۵۴ پیام و نظر به زبان عبری منتشر کردند. محتوای این پیام‌ها نیز نه درباره مسائل ایران، بلکه مستقیما خطاب به ساکنان سرزمین اشغالی با هدف تأثیرگذاری بر انتخاب آنها بود.

هاآرتص در بررسی ۵۴ پیام و پستی که این شبکه در شب انتخابات و صبح روز بعد منتشر کرد، به این نتیجه رسید که ۱۸ مورد به‌صراحت خواستار رأی دادن به نتانیاهو یا حمایت از او شده بودند. ۲۰ پیام دیگر نیز در چارچوب انتخابات به تمجید از نتانیاهو اختصاص داشتند. بخش قابل توجهی از این پیام‌ها نیز این ادعا را مطرح می‌کردند که تنها پیروزی نتانیاهو می‌تواند زمینه سقوط نظام سیاسی ایران را فراهم کند.

داده‌های هاآرتص نشان می‌دهد این فعالیت‌ها به‌شدت هماهنگ بوده است. ۲ حساب کاربری از این شبکه ۱۰۹ پست کاملا یکسان را به اشتراک گذاشتند؛ عددی که به‌مراتب بالاتر از انتظار فعالیت ارگانیک است. همین ۲ حساب در فاصله زمانی بسیار کوتاه به ۲۳۲ پست از ۵۳ حساب مختلف پاسخ دادند. صبح روز انتخابات، ۲ حساب با فاصله حدود یک ساعت جمله یکسانی را به عبری منتشر کردند: «ما از شما می‌خواهیم از بنیامین نتانیاهو برای پایان دادن به کار حمایت کنید»؛ همراه با هشتگ انتخابات. از ۵۴ پستی که این شبکه در شب انتخابات و صبح روز بعد منتشر کرد، ۱۸ مورد صراحتا خواستار رأی به نتانیاهو بودند و ۲۰ مورد دیگر در چارچوب انتخابات از او تمجید می‌کردند. بسیاری از این پیام‌ها ادعا می‌کردند تنها پیروزی نتانیاهو می‌تواند به سقوط نظام اسلامی ایران منجر شود.

هاآرتص همچنین به تغییر محسوس رفتار این حساب‌ها پس از اعلام حمایت دونالد ترامپ از نتانیاهو در ۱۸ اکتبر اشاره می‌کند. در حالی که حجم کلی فعالیت شبکه تقریبا ثابت و در حدود ۴۲ هزار پست، نظر و بازنشر در روز باقی مانده بود، تعداد بازنشرهای مطالب نتانیاهو از سوی این حساب‌ها از ۹۷ مورد در روز به ۵۵۶ مورد افزایش یافت. به عبارت دیگر، با وجود ثابت ماندن حجم کلی فعالیت، سهم محتوای انتخاباتی - تبلیغاتی نتانیاهو در فعالیت شبکه به‌شدت افزایش یافت.

این تغییر رفتار به‌ویژه از آن جهت معنادار است که شبکه مذکور پیش از این عمدتا با محتوای مربوط به ایران و تبلیغ روایت‌های ضدجمهوری اسلامی شناخته می‌شد اما در آستانه انتخابات رژیم، بخشی از ظرفیت خود را به حمایت از یک نامزد و حزب مشخص در انتخابات داخلی فلسطین اشغالی اختصاص داد.

این روزنامه صهیونیستی ۲ هفته قبل نیز در گزارشی مشابه، خبر داده بود شبکه حساب‌های جعلی مورد بحث، پیش‌تر بخشی از کمپین نفوذ در فضای مجازی، به نفع ربع پهلوی بودند.

روزنامه هاآرتص و نشریه دِمارکر مهرماه سال قبل نیز در یک گزارش تحقیقی مشترک، از وجود یک عملیات نفوذ رسانه‌ای مرتبط با رژیم برای بازگرداندن رژیم دیکتاتوری سلطنت به ایران و معرفی ربع پهلوی به عنوان چهره جایگزین جمهوری اسلامی پرده برداشته بودند. در آن گزارش، با استناد به گفت‌وگو با ۵ منبع مطلع از پروژه، توضیح داده شده بود پس از سفر پهلوی به سرزمین اشغالی، یک عملیات مجازی گسترده با مشارکت افراد فارسی‌زبان شکل گرفته که هدف آن تأثیرگذاری بر فضای رسانه‌ای فارسی و پیشبرد پیام‌های حامی پهلوی بوده است. ۳ نفر از این منابع نیز ارتباط میان پروژه و کارزار مشخص تبلیغاتی را تأیید کرده بودند.

نکته قابل توجه آن است که پس از پایان انتخابات، این شبکه به‌سرعت به موضوع اصلی خود بازگشت. بررسی نمونه‌ای از ۵۰ حساب نشان داد از ۲۸ تا ۳۱ اکتبر، آنها حداقل ۸۰۱ پست و نظر (عمدتا به فارسی و بدون هیچ پست عبری) منتشر کردند که نزدیک به نیمی از آنها به شاه سابق و نظام ایران مربوط می‌شد و تنها ۲۵ مورد به نتانیاهو و سیاست‌های اسرائیل اختصاص داشت. هاآرتص تأکید کرد مشخص نیست دقیقا چه کسی پشت این شبکه قرار دارد و ممکن است چندین گروه با اپراتورهای مختلف درگیر باشند اما الگوی رفتاری، زمان‌بندی و هماهنگی محتوایی، نشان‌دهنده عملیات سازمان‌یافته است. حتی ۲ حساب از این شبکه پس از انتخابات توسط ایکس تعلیق شدند که نشان می‌دهد پلتفرم نیز ماهیت غیرعادی آنها را تشخیص داده است.

سال گذشته، پس از کودتای دی‌ماه و در هفته‌های منتهی به آغاز جنگ آمریکا علیه ایران، روزنامه فیگارو در گزارشی تحقیقی با عنوان «جنگ دیجیتال اسرائیل علیه جمهوری اسلامی در سایه؛ حساب‌های جعلی، لایک‌ها و شاهزاده ایران»، جزئیات قابل تأملی از کارزارهای مجازی ارائه کرد که با هدف حمایت از رضا پهلوی و القای تصور وجود یک جریان گسترده اجتماعی برای تغییر نظام سیاسی ایران به راه افتاده بودند.

نکته محوری و افشاگرانه گزارش فیگارو، تأیید رسمی جعلی بودن کارزارهای حمایت از دیکتاتورزاده پهلوی بود. رسانه فرانسوی به‌صراحت نوشت: «در این عملیات دیجیتال، از حساب‌های جعلی، لایک‌های ساختگی، ربات‌های کاربری و انتشار هماهنگ پیام‌ها استفاده شده تا پیام‌هایی خاص به نفع براندازی جمهوری اسلامی و تغییر نظام ایران منتشر شود. در این میان، پسر شاه پیشین ایران به صورت نمادین به عنوان «چهره جایگزین» بازنمایی شده؛ بازنمایی‌ای که نه دارای ریشه در جامعه ایران، بلکه محصول یک مهندسی رسانه‌ای بیرونی است».

روزنامه فوق تأکید کرد هدف اصلی این تلاش‌ها، مهندسی افکار عمومی ایرانیان و القای این باور بوده که جایگزینی جمهوری اسلامی با نظامی دیگر - اعم از سلطنت‌طلب یا جمهوری سکولار - نه‌تنها ممکن، بلکه مطلوب است.

طبق تحقیقات فیگارو، ۹۵ درصد حساب‌های حامی پهلوی در ایکس جعلی و غیرواقعی هستند؛ رقمی که عملا هر ادعایی درباره «پایگاه اجتماعی» یا «محبوبیت گسترده» او را زیر سؤال برده و نشان می‌دهد آنچه در تمام این مدت دیده می‌شد، نه حمایت مردمی، بلکه محصول یک عملیات سازمان‌یافته در سرزمین اشغالی بوده است.

در همین بستر، شبکه خبری الجزیره قطر نیز پس از کودتای تروریستی دی ۱۴۰۴، در گزارش تحقیقی مشابهی، به این موضوع پرداخت که کمپین‌های طرفداری از ربع پهلوی در شبکه‌های اجتماعی که در دی ماه رخ داد، از اساس ساخته و پرداخته رژیم صهیونیستی بوده و از سرزمین اشغالی هدایت می‌شد.

در طول ۲ سال گذشته، ربع پهلوی با حمایت‌های دولت صهیونیستی و موساد، به اصلی‌ترین چهره اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است. این در حالی است که در جریان اغتشاشات «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱، مرتبه دیکتاتورزاده پهلوی در میان گروه‌ها و چهره‌های اپوزیسیون، با عبدالله مهتدی سرکرده گروهک تروریست کومله، نازنین بنیادی و علی کریمی هم‌تراز بود.

کارشناسان و تحلیلگران معتقدند پشت پرده برجسته‌سازی بیش از حد کودک کوتوله پهلوی نسبت به سایر اراذل اپوزیسیون، طراحی موساد قرار دارد. به این نحو که مطرح کردن نام منحوس خاندان پهلوی، پوششی برای پیشبرد پروژه تجزیه ایران از سوی رژیم صهیونیستی است؛ چه، در جریان جنگ اخیر نیز شاهد عملیاتی شدن این پروژه بودیم که البته ناکام ماند.

گزارش «وطن امروز» از ضرورت عبور ایران، روسیه و چین از همکاری‌های اقتصادی به سمت بازسازی راهبردی

بازدارندگی شبکه‌ای



محسن ردادی

سفر اخیر سردار سرلشکر محسن رضایی، نماینده رهبر انقلاب و دبیر شورای عالی امنیت ملی به مسکو و تقدیم پیام عالی‌ترین مقام جمهوری اسلامی ایران به ولادیمیر پوتین، در یکی از ملتهب‌ترین مقاطع تاریخ روابط بین‌الملل رخ داد. این دیدار، فراتر از یک رایزنی دیپلماتیک روزمره یا هماهنگی تاکتیکی مقطعی است. این مأموریت، نقطه عطفی برای یادآوری یک واقعیت مهم و تغییر قواعد بازی در سطح کلان ژئوپلیتیک جهانی است. اگرچه گیرنده فیزیکی این پیام رئیس‌جمهور روسیه بود اما مخاطب پنهان و استراتژیک این دکترین، «شی جین‌پینگ» و کادر رهبری در پکن نیز هستند.

پیام ایران شفاف و راهبردی است: جنگ امروز در غرب آسیا، یک تنش محلی، مذهبی یا منطقه‌ای نیست، بلکه فاز نخست یک نبرد جهانی برای تعیین معماری نظم نوین است. در این نبرد، ایران دیگر در قامت یک قدرت منطقه‌ای صرف عمل نمی‌کند، بلکه به عنوان یک کنشگر تعیین‌کننده جهانی ظاهر شده که لنگرگاه ثبات بلوک شرق را در غرب آسیا حفظ کرده است.

الف- تله «مهار انفرادی»؛ استراتژی واشنگتن برای غلبه بر کشورهای مستقل

برای درک چرایی ضرورت اتحاد میان ایران، روسیه و چین، ابتدا باید معماری کلان استراتژی واشنگتن را کالبدشکافی کرد. رویکرد بنیادین ایالات متحده و متحدانش در قبال ۳ قدرت مستقل شرق (ایران، روسیه و چین)، بر پایه دکترین «مهار انفرادی» استوار است. طراحان استراتژیک پنتاگون و کاخ سفید به‌خوبی می‌دانند تقابل همزمان و یکپارچه با این ۳ قدرت، به معنای نابودی سریع آمریکاست. بنابراین استراتژی آنها «یزوله کردن و تجزیه بحران‌ها» است.

آمریکا می‌کوشد روسیه را در باتلاق شرق اروپا و اوکراین زمینگیر، چین را در زنجیره‌ای از بحران‌های دریای چین جنوبی و تایوان محاصره و ایران را در یک جنگ فرسایشی دائم در غرب آسیا تضعیف کند؛ بدون آنکه اجازه دهد این ۳ جبهه به یکدیگر متصل شوند.

موفقیت غرب در این است که شرق را متقاعد کند «تک به تک» بجنگند و تک به تک فرسوده شوند. تا زمانی که پکن گمان کند بحران غرب آسیا ارتباطی به امنیت دریای چین ندارد و مسکو تصور کند جنگ غزه و لبنان از جنگ کورسک و دونباس جداست، واشنگتن برنده این بازی است. اولین قدم برای مقابله با نقشه غرب، افشای همین تله مرگبار است: اجازه ندهید دشمن ما را در جزیره‌های جداگانه نابود کند.

ب- دکترین «امنیت تفکیک‌ناپذیر»

در ادبیات روابط بین‌الملل، غرب با موفقیت توانسته از طریق ناتو، مفهوم «امنیت تفکیک‌ناپذیر» را تئوریزه و عملیاتی کند؛ به این معنا که تهدید علیه یک عضو کوچک در شرق اروپا، تهدید علیه کل بلوک غرب تلقی می‌شود. به همین دلیل است که تمام اروپا و آمریکا، جنگ اوکراین را جنگ خود می‌دانند و زرادخانه‌های خود را در اختیار کی‌یف قرار داده‌اند.

کشورهای مستقل شرق نیز باید به همین درک مشترک برسند. ایران برای مسکو و پکن نمی‌جنگد و هرگز نیروی نیابتی هیچ قدرتی نخواهد بود اما جبر جغرافیایی و ژئوپلیتیک حکم می‌کند همه ما سرنشینان یک قایق در توفان گذار جهانی هستیم. بنابراین در مواجهه با دشمن متجاوز، هم‌سرنوشتیم و تنها راه عبور از این توفان، همکاری تنگاتنگ است.

پ- عبور از توهم «شراکت تجاری»؛ اقتصاد بدون چتر امنیتی سراب است

یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین نقدهایی که در این مقطع تاریخی به روابط میان قدرت‌های شرق وارد است، نگاه به‌شدت تقلیل‌گرایانه، تجاری و مصلحت‌سنجانه است. مسکو، پکن و تهران، در طول دهه‌های گذشته، عادت و حتی تلاش کرده‌اند به یکدیگر صرفا از عینک یک «شریک اقتصادی»، «تأمین‌کننده انرژی ارزان»، «حلقه وصل ترانزیتی» یا «بازار مصرف» نگاه کنند.

امضای پیمان‌های بلندمدت، نظیر برنامه همکاری جامع ۲۵ ساله با چین یا توافقنامه راهبردی ۲۰ ساله با روسیه، اگرچه روی کاغذ گام‌های مهمی به شمار می‌روند اما در جهان واقعیت و زیر سایه جنگ سخت، ارزش استراتژیک خود را از دست می‌دهند. یک اصل بدیهی در ژئوپلیتیک وجود دارد: بدون شراکت عمیق امنیتی و نظامی، هیچ‌گونه همکاری اقتصادی پایداری به نتیجه نخواهد رسید.

چگونه می‌توان به موفقیت «ابتکار کمربند و جاده» (راه جدید ابریشم چین) یا «کریدور شمال - جنوب» (شاهرگ حیاتی روسیه) امید داشت، وقتی زیرساخت‌های بندری، ریلی و انرژی ایران در معرض تهدیدات نظامی و خرابکاری‌های شبکه‌ای بلوک غرب و رژیم صهیونیستی قرار دارد؟

باید از این توهم خارج شد که می‌توان اقتصاد و تجارت خود را توسعه داد، در حالی که برای تأمین امنیت این جغرافیای پهناور همکاری میان ۳ کشور شکل نگرفته باشد. لوله‌های نفت، مسیرهای ترانزیت و سرمایه‌گذاری‌های میلیارد دلاری، نمی‌توانند از میدانی عبور کنند که فاقد یک چتر پدافندی و امنیتی مشترک است. چین باید درک کند تداوم جریان انرژی به سمت پالایشگاه‌هایش، نیازمند شراکت در هزینه‌های امنیتی غرب آسیاست. نمی‌توان اقتصاد را در پکن شکوفا کرد اما هزینه مهار هژمونی آمریکا را نپرداخت. اقتصاد بدون سپر امنیتی، سرابی است که با اولین موشک فرومی‌ریزد.

ت- معماری «بازدارندگی شبکه‌ای»؛ شکل‌گیری یک سپر امنیتی مشترک

در پرتو این واقعیت‌ها، راهکار خروج از این بن‌بست، گذار از تعارفات دیپلماتیک و شراکت‌های صرفا تجاری، به سمت ایجاد یک «معماری بازدارندگی شبکه‌ای» است. بازدارندگی شبکه‌ای به این معناست که کشورهای شرق باید به غرب نشان دهند هرگونه حمله نظامی، سایبری یا اقتصادی به زیرساخت‌های ایران، دیگر تنها با پاسخ متقابل تهران مواجه نخواهد شد، بلکه یک واکنش متقارن و هماهنگ را در زنجیره تأمین جهانی انرژی، اختلال در کریدورهای غرب و وتوهای سخت دیپلماتیک توسط روسیه و چین به دنبال خواهد داشت. این شبکه باید شامل تبادل بی‌قیدوشرط فناوری‌های پیشرفته پدافندی، یکپارچگی سیستم‌های هشدار زودهنگام، اشتراک‌گذاری داده‌های ماهواره‌ای و اطلاعاتی و برگزاری رزمایش‌های مشترک با سناریوهای واقعی جنگی باشد. وقتی واشنگتن بداند آسیب زدن به تهران، به معنای فعال شدن واکنش‌های زنجیره‌ای در پکن و مسکو است، سطح بازدارندگی از مقیاس ملی به مقیاس قاره‌ای ارتقا می‌یابد.

ث- ضرورت بلوغ استراتژیک در سیاست داخلی

رسیدن به این سطح «بازدارندگی شبکه‌ای» و ارتقای جبهه جنگ از یک تقابل منطقه‌ای به یک موازنه جهانی، پیش و بیش از آنکه نیازمند پاسخ مثبت کرملین یا پکن باشد، محتاج یک دگردیسی و بلوغ استراتژیک در ادراک جامعه و نخبگان سیاسی ایران است. ما به عنوان افکار عمومی و سیاست‌گذاران داخلی، باید به این درک جمعی عمیق برسیم که حفظ «محور مقاومت» و بقای ایران در عصر گذار جهانی، دیگر با تکیه بر ابزارهای سنتی و انزوای ژئوپلیتیک ممکن نیست؛ ما محکوم به «گسترش ارتباطات» و هضم قدرت‌های بزرگ‌تر در معماری امنیتی خود هستیم.

ما یک الگوی بسیار موفق و اثبات‌شده در این زمینه داریم: تجربه همکاری و هم‌افزایی محور مقاومت با نیروی هوایی و اطلاعاتی روسیه در نبرد سوریه.

در آن مقطع، با دیپلماسی فعال و میدانی، مسکو متقاعد شد سقوط دمشق به معنای حضور تروریست‌ها در مرزهای روسیه است.

امروز نیز ما نیازمند تکرار، ارتقا و بسط همان الگوی موفق هستیم؛ با این تفاوت که اکنون باید چین و روسیه را نه‌تنها در ابعاد نظامی، بلکه در بالاترین سطوح سیاسی و شبکه‌های کلان اقتصادی به «محور مقاومت» متصل و در آن فعال کنیم.

ایران به عنوان لنگرگاه ثبات و مقاومت در برابر هژمونی غرب، باید در سیاست داخلی خود از دوگانه‌های فرسایشنده «شرق‌هراسی» عبور کند و با یک اراده منسجم ملی، شرکای شرقی را قانع کند هزینه‌های دفاع مشترک در برابر امپریالیسم را بپردازند. بازدارندگی حداکثری ما، در معماری شبکه‌ای است که در آن، هر ضربه به تهران، لرزه‌ای بر پیکر هژمونی غرب در سراسر منطقه بیندازد.

زمان را به دشمن نسپاریم



نگاه

ادامه از صفحه اول

... و برای تولیدکننده‌ای که در افق اقتصاد نیازمند ثبات و انباشت سرمایه‌گذاری است، مساله آینده چند سال بعد مطرح است، در حالی که سیاست در بستر تصمیم‌های ناگهانی حرکت می‌کند و برای نیروهای دفاعی و امنیتی، مساله آمادگی در برابر تهدیدهای پنهانی است که شاید فردا تحقق یابد و شاید ماه‌ها به تأخیر افتد. فراتر از اینها، زمان دولت‌ها نیز ناگزیر در افق محدود دوره‌های مسؤولیت محصور می‌ماند، حال آنکه حیات تاریخی یک ملت امتدادی بسیار فراتر دارد. همه این ضرورت‌ها واقعی‌اند اما هیچ‌کدام به‌تنهایی نمی‌توانند مبنای تصمیم‌گیری درباره سرنوشت کشور باشند؛ از همین رو، نهاد ولایت فقیه در ساختار سیاسی‌ای که برای مهار همین ناهمزمانی بنیادین تعبیه شده، جایگاهی است که برای حفظ افق تاریخی ایران، فراتر از افق کوتاه‌مدت ادواری می‌ایستد و پیام‌ها و بیانات رهبری را نیز باید با این نگاه فهمید.

اگر ولی‌فقیه نباشد، این زمان‌ها از یکدیگر گسسته می‌شوند، اصطکاک میان آنها به جنگ منافع بدل می‌شود و هر بخش جامعه، حیات خویش را در عقب‌نشینی دیگری می‌بیند؛ امری که بزرگ‌ترین پیامد آن فروپاشی اراده مشترک است. در چنین بن‌بستی، تصمیم راهبردی برای آینده ممکن است به زیست جاری جامعه آسیب بزند و مطالبات فوری مردم نیز مصالح بلندمدت را محدود کند. پس کارکرد وجودی ولایت فقیه در این نقطه، نقشی فراتر از مدیریت اجرایی است؛ این جایگاه کانون تنظیم و میانجی‌گری میان همین ضرورت‌های ناسازگار زمانی است تا نه تمایلات کوتاه‌مدت، عمق استراتژیک و دفاعی کشور را بسوزاند، نه منطق صلب امنیت، تنفس زندگی روزمره را ناممکن کند و افق‌های نامتقارن به سرنوشتی یگانه پیوند بخورند.

از این رو، این نهاد خطیر، کانونی برای ادراک حیات ملی به مثابه یک کل متصل در بستر تاریخ است تا جامعه حتی در اوج فشار بحران‌ها و تضاد فوریت‌ها، هویت تاریخی و توان حرکت هم‌راستای خود را از دست ندهد.

■ رهبری چگونه میان منطق جنگ و جریان زندگی توازن برقرار می‌کنند؟

تعلیق فرساینده میان جنگ و توقف آن، پیش از آنکه میدان نبرد را درگیر کند، به بحرانی عمیق در تجربه زمان اجتماعی بدل می‌شود؛ جایی که جامعه میان الزام آمادگی دفاعی و ضرورت استمرار زیست اقتصادی و مدنی مردد می‌ماند. مهار این تعارض نیازمند لنگرگاهی در هندسه قدرت است؛ کانونی که اجازه ندهد کشور تمامیت آینده خود را به احتمالی نامعلوم مشروط کند. اصل ولایت فقیه در این وضعیت، پیش از هر چیز برای تدبیر همین دوپارگی و حفظ تعادل میان هوشیاری ساختاری و جریان زندگی اجتماعی ضرورت می‌یابد.

اگر این افق گشایی نباشد، ساختار اجرایی و بدنه جامعه ناگزیر به انتظار رویدادی مبهم می‌نشینند؛ تصمیم‌های کلان به آینده نامعلوم موکول، سرمایه‌گذاری‌ها متوقف و زمان برنامه‌ریزی به بقا در لحظه فروکاسته می‌شود. کارکرد رهبری در این نقطه، خارج کردن کشور از انجماد تصمیم است تا باور عمومی دچار این خطای راهبردی نشود که پیشرفت، رونق و ساختن فردا باید تا رفع کامل تهدید به تعویق افتد.

فرسایش ناشی از تعلیق، پیش از آنکه منابع مادی یا اراده سیاسی را هدف بگیرد، اختیار جامعه بر زمان خویش را زایل می‌کند، چرا که اگر آغاز حرکت کشور را به پایان کنش دشمن مشروط کنیم، زمان تاریخی جامعه عملا به اراده بیرونی واگذار شده است. ولی فقیه با فرابردن کشور از انفعال، ضامن استقلال زمانی می‌شود و اجازه نمی‌دهد ضرباهنگ پیشرفت و افق تحول با تهدیدهای تحمیلی طرف مقابل تنظیم شود. در این چارچوب مفهومی، مقاومت یعنی حفظ قدرت تصمیم‌گیری و توان ساختن فردا در وضعیت تعلیق تا عزم درونی خود جامعه نقطه عزیمت تاریخ را معین کند، نه اراده بیگانگان.

آفرینش زمان مشترک اما به معنای محو تفاوت‌ها یا یکسان‌سازی تصنعی نیازها نیست، بلکه برقراری نسبتی معنادار میان آنهاست. کارویژه رهبری در این نقطه، تبیین‌پذیر کردن این همزمانی است تا جامعه دریابد چگونه نیازهای ناهمگون در امتداد هدفی واحد معنا می‌یابد. جهت‌گیری کلان چنان بازنمایی می‌شود که جامعه بفهمد هزینه‌ها به چه دلیلی تحمل می‌شود و چه نسبتی میان استقامت کنونی و افق پیش رو وجود دارد تا دشواری‌های امروز امری بی‌پایان و بیهوده ادراک نشود.

■ اصل ولایت فقیه؛ پاسخی به مسأله گسست تاریخی در حکمرانی ایران

آفرینش زمان مشترک، به موقعیت‌های استثنایی نظیر جنگ محدود نمی‌شود، بلکه شرط بنیادین هر حرکت دیرپای تاریخی است، زیرا جامعه افزون بر هم‌راستایی در تصمیم‌های جاری، نیازمند رشته‌ای وثیق است که گذشته، اکنون و آینده را به یکدیگر پیوند زند. تعبیه اصل ولایت فقیه در هندسه نظام جمهوری اسلامی ایران، پاسخی نهادی به همین ضرورت است. دولت‌ها در چرخه‌های کوتاه‌مدت می‌آیند و می‌روند، اولویت‌ها دگرگون می‌شود و نسل‌های نو با تجربه‌هایی متفاوت پا به میدان می‌گذارند. سازوکار حکمرانی اگر فاقد لنگرگاهی برای تداوم باشد، لاجرم حیات تاریخی ملت را به مجموعه‌ای از دوره‌های منقطع فرومی‌کاهد؛ وضعیتی که در آن هر دولتی خود را نقطه آغاز تاریخ می‌پندارد و هر نسلی، ساختن آینده را در نفی گذشته جست‌وجو می‌کند. مسائل بزرگ اداره کشور در محدوده عمر یک دولت حل نمی‌شود و به تداوم تصمیم طی نسل‌ها نیاز دارد. دولت‌ها تنها سال‌های پیش روی خود را می‌بینند و در قبال زمانی که روی کارند، مسؤولیت می‌پذیرند اما ولی فقیه به حفظ حیات نسل‌های آینده نیز متعهد است و این گسست تاریخی را مهار می‌کند تا چرخش دولت‌ها و اختلاف سلیقه‌ها، شیرازه جهت‌گیری بنیادین کشور را از هم نگسلد.

■ نبرد برای استقلال، اراده تاریخی و گذار از «لحظه» واکنش به افق تأسیس

بازپس‌گیری اختیار آینده، مستلزم برداشتن گامی فراتر از مقاومت در برابر تعلیق است؛ مساله حقیقی، گذار از «زمان واکنشی» به «زمان تأسیسی» است. زیستن طولانی‌مدت در سایه تهدید این خطر را دارد که ذهنیت حکمرانی ناخودآگاه بحران‌زده و پدافندی شود و دستور کار ملی صرفا در پاسخ به ضربات و طرح‌های بیرونی شکل بگیرد. در چنین حالتی، حتی اگر کشور در میدان نبرد مغلوب نشود، استقلال تاریخی خود را واگذار کرده است، چرا که این دشمن است که تعیین می‌کند جامعه ایران باید به چه چیزی بیندیشد و توان خود را کجا هزینه کند.

پیروزی بزرگ‌تر آن است که اجازه ندهیم فشار خارجی، مرزهای تخیل سیاسی و ظرفیت زایش درونی ایران را محدود کند. کارویژه اساسی جایگاه رهبری، رهانیدن ساختار سیاسی و بدنه اجتماعی از اسارت در افق تنگ واکنش‌های روزمره و پاسداری از دستور کار ملی است.

این لنگرگاه راهبردی ضامن آن است که منطق مبارزه، انرژی حیاتی جامعه برای ساختن آینده را نبلعد تا کشور حتی در کوران خصومت‌ها، قطب‌نمای حرکت خود را بر بنیاد «آنچه این تمدن بنا دارد بسازد» تنظیم کند. بازپس‌گیری آینده یعنی بازیافتن شجاعت طرح‌اندازی برای فردایی که در امتداد اراده تاریخی ایران و ایرانیان تعریف شده است.